

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

داستان های امام عسکری علیه السلام

این کتاب داستان های مستندی دارد البته بعضاً سندهایش خیلی قوی نیست.

ولی نکته منفی این است خیال پردازی های بسیاری دارد که صرفاً حاصل تخیل پردازی نویسنده است.

لذا توصیه می شود مربی حتماً اصل مدارک را ملاک قرار دهد.

نام داستان	متن روایی داستان	تطبیق داستان کتاب با سند	اعتبار سند
۱- جانشین پدر	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۳۲۶ باب الإشارة و النص علی اُبی محمد ع عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ النَّوْفَلِيِّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ ع فِي صَحْنٍ دَارِهِ فَمَرَّ بِنَا مُحَمَّدٌ ابْنُهُ - فَقُلْتُ لَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَذَا صَاحِبُنَا بَعْدَكَ فَقَالَ لَا صَاحِبَ كُمْ بَعْدِي الْحَسَنُ. علی بن عمر نوفلی گوید: من با ابو الحسن (امام هادی ع) در صحن خانه اش بودم و پسرش محمد به ما گذشت، من گفتم: قربانت، بعد از شما صاحب و سرور ما این است؟ فرمود: نه، سرور و امام شما بعد از من حسن است.	اولویت ۲	اولویت ۱
۲- زندانی	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۵۰۸ باب مولد اُبی محمد الحسن بن علی ع إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: شَكَّوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ع ضَيْقَ الْحَبْسِ وَكَتَلَ الْقَيْدَ فَكَتَبَ إِلَيَّ أَنْتَ تُصَلِّيَ الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ فَأُخْرِجْتُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَمَا قَالَ ع وَكُنْتُ مُضَيِّقًا فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنَانِيرَ فِي الْكِتَابِ فَاسْتَحْيَيْتُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينَارٍ وَكَتَبَ إِلَيَّ إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَلَا تَسْتَحْيَ وَلَا تَحْتَشِمُ وَأَطْلُبْهَا فَإِنَّكَ تَرَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ابوهاشم جعفری گوید: از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر به امام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم، به من نوشت: «تو امروز، نماز ظهر را در منزلت میگزاری» هنگام ظهر بود که بیرون آمدم و چنان که فرموده بود، نمازم را در منزل گزاردم، و نیز در تنگی زندگی بودم و می خواستم در نامه از آن حضرت تقاضای پول کنم، خجالت کشیدم، چون بمنزل رسیدم، صد دینار برایم فرستاد و در نامه نوشته بود: هر گاه احتیاج داشتی شرم مدار و پروا مکن، بخواه که طبق میلت خواهی دید ان شاء الله.	اولویت ۲	اولویت ۱

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

اولویت ۱	اولویت ۲	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۵۰۷ باب مولد أبی محمد الحسن بن علی ع عَلِيُّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْقَزْوِينِيُّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي بَسْرٍ مَنْ رَأَى وَكَانَ أَبِي يَتَعَاطَى الْبَيْطَرَةَ فِي مَرْبِطِ أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ وَكَانَ عِنْدَ الْمُسْتَعِينِ بَغْلٌ لَمْ يَرِ مِثْلَهُ حُسْنًا وَكِبْرًا وَكَانَ يَمْنَعُ ظَهْرَهُ وَاللِّجَامَ وَالسَّرَجَ وَقَدْ كَانَ جَمَعَ عَلَيْهِ الرَّاضَةَ فَلَمْ يُمْكِنْ لَهُمْ حِيلَةً فِي رُكُوبِهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ نَدَمَائِهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْعَثْ إِلَى الْحَسَنِ ابْنِ الرِّضَا حَتَّى يَجِيءَ فَإِنَّمَا أَنْ يَرْكَبَهُ وَإِنَّمَا أَنْ يَقْتُلَهُ فَتَسْتَرِيحُ مِنْهُ قَالَ فَبَعَثَ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ وَمَضَى مَعَهُ أَبِي فَقَالَ أَبِي لَمَّا دَخَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الدَّارَ كُنْتُ مَعَهُ فَنَظَرْتُ أَبُو مُحَمَّدٍ إِلَى الْبَغْلِ وَأَقْفًا فِي صَحْنِ الدَّارِ فَعَدَلَ إِلَيْهِ فَوَضَعَ بِيَدِهِ عَلَى كَفْلِهِ قَالَ فَنَظَرْتُ إِلَى الْبَغْلِ وَقَدْ عَرِقَ حَتَّى سَالَ الْعَرَقُ مِنْهُ ثُمَّ صَارَ إِلَى الْمُسْتَعِينِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَقَرَّبَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَلْجَمَ هَذَا الْبَغْلُ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لِأَبِي الْجَمَّةِ يَا غُلَامُ فَقَالَ الْمُسْتَعِينُ الْجَمَّةُ أَنْتَ فَوَضَعَ طَيْلَسَانَهُ ثُمَّ قَامَ فَأَلْجَمَهُ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ وَقَعَدَ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَسْرَجَهُ فَقَالَ لِأَبِي يَا غُلَامُ أَسْرَجَهُ فَقَالَ أَسْرَجَهُ أَنْتَ فَقَامَ ثَانِيَةً فَأَسْرَجَهُ وَرَجَعَ فَقَالَ لَهُ تَرَى أَنْ تَرْكَبَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَرَكَبَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمْتَنِعَ عَلَيْهِ ثُمَّ رَكَّضَهُ فِي الدَّارِ ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى الْهَمْلَجَةِ فَمَشَى أَحْسَنَ مَشْيٍ يَكُونُ ثُمَّ رَجَعَ وَنَزَلَ فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَعِينُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ كَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ حُسْنًا وَفَرَاهَةً وَمَا يَصْلُحُ أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ إِلَّا لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ حَمَلَكَ عَلَيْهِ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ لِأَبِي يَا غُلَامُ خُذْهُ فَأَخْذَهُ أَبِي فَقَادَهُ. احمد بن حارث قزوینی گفت: من با پدرم در سر من رأی بودم و پدرم در سر طویله ابی محمد (ع) بیطاری می کرد مستعین (عباسی) یک استری داشت که در بزرگی و زیبائی ماندش دیده نشده بود و از سواری دادن و دهنه و زین سر می تافت و همه رام کننده ها گرد او فراهم شده بودند و برای آنها چاره ای در سوار شدن آن استر نداده بود. گوید: یکی از همنشینان او گفت: یا امیر المؤمنین، نمی فرستی نزد حسن بن الرضا (ع) تا بیاید و او را واداری سوار آن شود یا سوار می شود و رامش می کند و یا این استر او را می کشد و از او راحت می شوی، گوید: فرستاد نزد ابی محمد (ع) و او را خواست و پدرم هم با آن حضرت رفت، پدرم گفت: چون امام (ع) وارد خانه شد، من با او بودم، نگاهی بدان استر کرد که صحن خانه ایستاده بود و به سوی او رفت و دست بر کفل آن استر نهاد.	۳-قاطر چموش
-----------------	-----------------	--	------------------------

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		گوید: من بدان استر نگاه کردم، دیدم عرق کرد تا عرق از او سرازیر شد و سپس نزد مستعین رفت و سلام کرد و او هم به وی خوش آمد گفت و او را نزدیک خود نشانید و به او گفت: ای ابا محمد، این استر را دهنه بز، امام (ع) به پدرم گفت: ای غلام برو او را دهنه بز، مستعین به آن حضرت گفت: خودت او را دهنه بز، امام روپوش خود را بر زمین نهاد و برخاست و او را دهنه زد و برگشت سر جای خود نشست و مستعین گفت: ای ابا محمد، او را زین کن و آن حضرت به پدرم گفت: ای غلام برو او را زین کن، مستعین گفت: خودت آن را زین کن، دوباره برخاست و او را زین کرد و برگشت، مستعین گفت: به خود می بینی که بر آن سوار شوی؟ فرمود: آری. آن حضرت بر آن سوار شد و هیچ سرکشی نکرد و او را در میان حیاط خانه دوانید و آن را بروش تند و هموار واداشت و بهترین راه را رفت و سپس برگشت و پیاده شد، مستعین به آن حضرت گفت: ای ابا محمد، آن را چگونه دیدی؟ فرمود: یا امیرالمؤمنین مانند آن استر در زیبایی و فربهی ندیده ام و مانند آن جز برای امیرالمؤمنین نشاید، گوید: در پاسخ امام، گفت: ای ابا محمد، امیرالمؤمنین آن را به تو بخشید و آن حضرت به پدرم فرمود: ای غلام آن را بگیر، و پدرم آن را گرفت و برد.
اولویت ۱	اولویت ۲	۴-زبان نگاه الکافی (ط - الإسلامية) / ج ۱ / ۵۰۶ / باب مولد ابی محمد الحسن بن علی ع عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: ضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ فَقَالَ لِي أَبِي امْضُ بِنَا حَتَّى نَصِيرَ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ يَعْنِي أَبَا مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ قَدْ وُصِفَ عَنْهُ سَمَاحَةً فَقُلْتُ تَعْرِفُهُ فَقَالَ مَا أَعْرِفُهُ وَلَا رَأَيْتُهُ قَطُّ قَالَ فَقَصَصَنَاهُ فَقَالَ لِي أَبِي وَهُوَ فِي طَرِيقِهِ مَا أَحْوجُنَا إِلَى أَنْ يَأْمُرَ لَنَا بِخَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَتًا دِرْهَمٍ لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتًا دِرْهَمٍ لِلدِّينِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي لَيْتَهُ أَمَرَ لِي بِثَلَاثِمِائَةِ دِرْهَمٍ مِائَةً أَشْتَرِي بِهَا حِمَارًا وَمِائَةً لِلنَّفَقَةِ وَمِائَةً لِلْكِسْوَةِ وَأَخْرُجَ إِلَى الْجَبَلِ قَالَ فَلَمَّا وَافَيْنَا الْبَابَ خَرَجَ إِلَيْنَا غُلامُهُ فَقَالَ يَدْخُلُ عَلَيَّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدُ ابْنُهُ فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِأَبِي يَا عَلِيُّ مَا خَلَّفَكَ عَنَّا إِلَى هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ يَا سَيِّدِي اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَلْقَاكَ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ جَاءَنَا غُلامُهُ فَنَاولَ أَبِي صُرَّةً فَقَالَ هَذِهِ خَمْسِمِائَةُ دِرْهَمٍ مِائَتَانِ لِلْكِسْوَةِ وَمِائَتَانِ لِلدِّينِ وَمِائَةٌ لِلنَّفَقَةِ وَأَعْطَانِي صُرَّةً فَقَالَ هَذِهِ ثَلَاثِمِائَةُ دِرْهَمٍ اجْعَلْ مِائَةً فِي ثَمْنِ حِمَارٍ وَمِائَةً لِلْكِسْوَةِ وَمِائَةً لِلنَّفَقَةِ وَلَا تَخْرُجْ إِلَى الْجَبَلِ وَصِرْ إِلَى سُورَاءٍ فَصَارَ

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		إِلَى سُورَاءَ وَ تَزَوَّجَ بِامْرَأَةٍ فَدَخَلَهُ الْيَوْمَ أَلْفُ دِينَارٍ وَ مَعَ هَذَا يَقُولُ بِالْوَقْفِ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فَقُلْتُ لَهُ وَيَحْكُ أ تُرِيدُ أَمْرًا آتَيْنَ مِنْ هَذَا قَالَ فَقَالَ هَذَا أَمْرٌ قَدْ جَرَيْنَا عَلَيْهِ. محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام گوید: کار ما سخت و دشوار گردید، پدرم بمن گفت: با من بیا نزد این مرد یعنی ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم، زیرا از او جوانمردی شنیده می شود، گفتیم: او را می شناسی؟ گفت: نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام، سپس آهنگ او کردیم، پدرم در بین راه بمن می گفت: چقدر احتیاج به ۵۰۰ درهم داریم. اگر بما بدهد ۲۰۰ درهمش را برای پوشاک و ۲۰۰ درهمش را برای بدهی و ۱۰۰ درهمش را برای مخارج صرف می کنیم، من هم با خود گفتیم: کاش به من هم ۳۰۰ درهم بدهد که با ۱۰۰ درهمش الاغی بخرم و ۱۰۰ درهمش برای خرجی و ۱۰۰ دیگرش برای پوشاک باشد تا بکوهستان (همدان و اطرافش) بروم. چون بدر خانه رسیدیم، غلامش آمد و گفت: علی بن ابراهیم با پسرش محمد در آیند، چون وارد شدیم و سلام کردیم، پدرم فرمود: ای علی! چرا تا کنون نزد ما نیامدی؟ پدرم گفت: آقای من! خجالت میکشیدم با این وضع بملاقات شما آیم، چون از نزدش بیرون رفتیم، غلامش آمد و به پدرم کیسه پولی داد و گفت: این ۵۰۰ درهم است که ۲۰۰ آن برای پوشاک و ۲۰۰ آن برای بدهی و ۱۰۰ آن برای خرجیت باشد. و کیسه ای به من داد و گفت، این ۳۰۰ درهم است، ۱۰۰ درهمش برای خرید الاغ و ۱۰۰ درهمش برای پوشاک و ۱۰۰ درهمش برای مخارجت باشد. و به کوهستان نرو، بلکه به سوره برو. او به سوره رفت و با زنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املاک دارد، با وجود این واقعی مذهب است (یعنی هفت امامی است و عقیده دارد موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و او امام قائم است) محمد بن ابراهیم گوید: باو گفتیم: وای بر تو! مگر دلیلی روشن تر از این می خواهی؟! (که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و بمقدار احتیاجت بتو کمک کند) او گفت: این امریست که بدان عادت کرده ایم (یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست).	
اولویت ۱	اولویت ۲	الغیبة (للطوسی)/ کتاب الغیبة للحجة / النص / ۲۴۷ / ۲ - فصل الکلام فی ولادة صاحب الزمان و اثباتها بالدلیل و الأخبار	۵-لباس زیبا

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: وَجَّهَ قَوْمٌ مِنَ الْمَفُوضَةِ وَالْمُقَصِّرَةِ كَامِلَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ الْمَدَنِيَّ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ قَالَ كَامِلٌ - فَقُلْتُ فِي نَفْسِي - أَسْأَلُهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَ مَعْرِفَتِي وَ قَالَ بِمَقَالَتِي قَالَ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي مُحَمَّدٍ نَظَرْتُ إِلَى ثِيَابٍ بَيَاضٍ نَاعِمَةٍ عَلَيْهِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَلِيَ اللَّهُ وَ حُجَّتُهُ يَلْبَسُ النَّاعِمَ مِنَ الثِّيَابِ وَ يَأْمُرُنَا نَحْنُ بِمَوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ وَ يَنْهَانَا عَنْ لُبْسِ مِثْلِهِ فَقَالَ مُتَّسِمًا يَا كَامِلُ وَ حَسَرَّ عَنْ ذِرَاعِيهِ فَإِذَا مَسَحَ أَسْوَدُ خَشَنٍ عَلَى جِلْدِهِ فَقَالَ هَذَا لِلَّهِ وَ هَذَا لَكُمْ فَسَلَّمْتُ وَ جَلَسْتُ إِلَى بَابٍ عَلَيْهِ سِتْرٌ مَرْخَى فَجَاءَتِ الرِّيحُ فَكَشَفَتْ طَرَفَهُ فَإِذَا أَنَا بِفَتَى كَانَهُ فَلَقَهُ قَمَرٌ مِنْ أَبْنَاءِ أَرْبَعِ سَنِينَ أَوْ مِثْلَهَا. فَقَالَ لِي يَا كَامِلُ بْنَ إِبْرَاهِيمَ فَأَقْشَعَرَّتْ مِنْ ذَلِكَ وَ أَهْمْتُ أَنْ قُلْتُ لَبَّيْكَ يَا سَيِّدِي محمد بن احمد انصاری گفت گروهی از مفوضه و مقصره کامل ابن ابراهیم مدنی را فرستادند خدمت امام حسن عسکری کامل گفت من در دل با خود تصمیم گرفتم که سؤال کنم: مگر نه این است که داخل بهشت نمی شود مگر آن شخصی که عقیده اش مانند عقیده من باشد. وقتی خدمت امام علیه السلام رسیدم دیدم لباس های سفید رنگی پوشیده خیلی نرم در دل گفتم ولی خدا و حجت الله لباسی چنین نرم می پوشد آن وقت بما دستور می دهد با برادران مواسات کنید و ما را از پوشیدن چنین لباسی نهی می فرماید: امام علیه السلام با لبخند در حالی که آستین بالا زده بود و دیدم لباس خشن و سیاهی در زیر پوشیده بمن فرمود کامل این لباس خشن برای خداست و این لباس نرم برای شما من سلام کرده نشستم جلو دربی که پرده آویخته ای داشت ناگهان بادی وزید و پرده بالا رفت پسرکی را دیدم که چون ماه تابان بود در سن چهار سالگی می نمود بمن فرمود ای کامل بن ابراهیم تنم بلرزه افتاد از این خطاب و بزبانم آمد گفتم لبیک آقای من.	
اولویت ۱	اولویت ۲	مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب) ج ۴ ۴۲۴ فصل فی المقدمات أَبُو الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ فِي كِتَابِ التَّبْدِيلِ أَنَّ إِسْحَاقَ الْكِنْدِيَّ كَانَ فَيَلْسُوفَ الْعِرَاقِ فِي زَمَانِهِ أَخَذَ فِي تَأْلِيفِ تَنَاقُضِ الْقُرْآنِ وَ شَغَلَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ وَ تَفَرَّدَ بِهِ فِي مَنْزِلِهِ وَ أَنَّ بَعْضَ تَلَامِذَتِهِ دَخَلَ يَوْمًا عَلَى الْإِمَامِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ أَمَا فِيكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ يَرُدُّعُ أَسْتَاذَكُمْ الْكِنْدِيَّ	۶-معنای آیه ها

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

عَمَّا أَخَذَ فِيهِ مِنْ تَشَاغُلِهِ بِالْقُرْآنِ فَقَالَ التَّلْمِيزُ نَحْنُ مِنْ تَلَامِذَتِهِ كَيْفَ يَجُوزُ مِنَّا الْإِعْتِرَاضُ عَلَيْهِ فِي هَذَا أَوْ فِي غَيْرِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ أَتُودِي إِلَيْهِ مَا أَلْقَيْهِ إِلَيْكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَصِرْ إِلَيْهِ وَتَلَطَّفْ فِي مُؤَانَسَتِهِ وَمُعَوَّنَتِهِ عَلَى مَا هُوَ بِسَبِيلِهِ فَإِذَا وَقَعَتِ الْأُنْسَاءُ فِي ذَلِكَ فَقُلْ قَدْ حَضَرْتَنِي مَسْأَلَةٌ أَسْأَلُكَ عَنْهَا فَإِنَّهُ يَسْتَدْعِي ذَلِكَ مِنْكَ فَقُلْ لَهُ إِنْ أَتَاكَ هَذَا الْمُتَكَلِّمُ بِهَذَا الْقُرْآنِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مُرَادُهُ بِمَا تَكَلَّمَ مِنْهُ غَيْرَ الْمَعْنَى الَّتِي قَدْ ظَنَنْتَهَا أَنَّكَ ذَهَبْتَ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ سَيَقُولُ لَكَ إِنَّهُ مِنَ الْجَائِزِ لَأَنَّهُ رَجُلٌ يَفْهَمُ إِذَا سَمِعَ فَإِذَا أُوجِبَ ذَلِكَ فَقُلْ لَهُ فَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ قَدْ أَرَادَ غَيْرَ الَّذِي ذَهَبْتَ أَنْتَ إِلَيْهِ فَيَكُونُ وَاضِعًا لَغَيْرِ مَعَانِيهِ فَصَارَ الرَّجُلُ إِلَى الْكِنْدِيِّ وَتَلَطَّفَ إِلَى أَنْ أَلْقَى عَلَيْهِ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ فَقَالَ لَهُ أَعِدْ عَلَيَّ فَأَعَادَ عَلَيْهِ فَتَفَكَّرَ فِي نَفْسِهِ وَرَأَى ذَلِكَ مُحْتَمَلًا فِي اللُّغَةِ وَسَائِعًا فِي النَّظَرِ فَقَالَ أَقْسَمْتُ إِلَيْكَ إِلَّا أَخْبَرْتَنِي مِنْ أَيْنَ لَكَ فَقَالَ إِنَّهُ شَيْءٌ عَرَضَ بَقَلْبِي فَأَوْرَدْتُهُ عَلَيْكَ فَقَالَ كَلَّا مَا مِثْلُكَ مِنْ أَهْتَدَى إِلَى هَذَا وَلَا مِنْ بَلَغَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ فَعَرَفْنِي مِنْ أَيْنَ لَكَ هَذَا فَقَالَ أَمَرَنِي بِهِ أَبُو مُحَمَّدٍ فَقَالَ الْآنَ جِئْتُ بِهِ وَمَا كَانَ لِيخْرُجَ مِثْلُ هَذَا إِلَّا مِنْ ذَلِكَ الْبَيْتِ ثُمَّ إِنَّهُ دَعَا بِالنَّارِ وَأَحْرَقَ جَمِيعَ مَا كَانَ أَلْفَهُ.

ابو القاسم کوفی در کتاب تبدیل می نویسد: اسحاق کندی که از فیلسوف های زمان خود بود شروع کرد به نوشتن کتابی به نام تناقض القرآن. مدتها مشغول نوشتن آن بود. تنها، بی آن که کسی را متوجه نماید. به این کار اشتغال داشت.

یکی از شاگردان او خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید. حضرت عسکری فرمودند: یک مرد توانا میان شما وجود ندارد استادت را از سرگرم شدن به قرآن وادارد؟ او گفت ما از شاگردان این مرد هستیم چطور می توانیم بر او اعتراض نمائیم در این مورد یا کار دیگری؟! امام علیه السلام فرمودند: می توانی آنچه به تو می آموزم به او برسانی؟ جواب داد آری. فرمود: می روی پیش او خیلی به او محبت می کنی و در کاری که اشتغال دارد به او کمک خواهی کرد. وقتی بتوانس گرفت و با او نزدیک شدی، می گوئی یک سؤال برایم پیش آمده اگر اجازه می دهی بیرسم؟ او خواهد گفت سؤال را بکن.

به او بگو گمان کرده ای قرآن پیش تو بیاید و بگوید منظوم از این سخن غیر آن چیزی است که تو گمان کرده ای (و با خود خیال می کنی متناقض است). او در جواب تو خواهد گفت ممکن است زیرا مرد فهمیده ای است وقتی بشنود می پذیرد.

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		وقتی این کار را کردی بگو شاید غیر آنچه تو خیال کرده‌ای از سخن خود خواسته باشد در این صورت تو کلام او را در غیر معنی مراد متکلم معنی کرده‌ای. شاگرد پیش استاد کندی رفت و خیلی به او محبت نمود تا بالاخره این سؤال را کرد. مرد کندی گفت باز حرف خود را برایم تکرار کن. برای مرتبه دوم گفت. استاد کندی به فکر فرو رفت و فهمید چنین چیزی در لغت امکان دارد و جایز است.	
اولویت ۱	اولویت ۲	۷-روزه إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القدیمة) النص ۳۷۳ الفصل الثالث فی ذکر طرف من آیاته و معجزاته ع ص : ۳۷۰ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: كُنْتُ فِي الْحَبْسِ الْمَعْرُوفِ بِحَبْسِ صَالِحِ بْنِ وَصِيفِ الْأَحْمَرِ أَنَا وَالْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَقِيقِيُّ وَمُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْعُمَرِيُّ وَفُلَانٌ وَفُلَانٌ ... كَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ يَصُومُ فَإِذَا أَفْطَرَ أَكَلْنَا مَعَهُ مِنْ طَعَامٍ كَانَ يَحْمِلُهُ غُلَامُهُ إِلَيْهِ فِي جُودَةٍ مَخْتُومَةٍ وَكُنْتُ أَصُومُ مَعَهُ فَلَمَّا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ ضَعُفْتُ فَأَفْطَرْتُ فِي بَيْتٍ آخَرَ عَلَى كَعْكَةٍ وَمَا شَعَرْتُ بِبِي وَاللَّهِ أَحَدٌ ثُمَّ جِئْتُ فَجَلَسْتُ مَعَهُ فَقَالَ لَغُلَامِهِ أَطْعِمْ أَبَا هَاشِمٍ شَيْئًا فَإِنَّهُ مُفْطِرٌ فَتَبَسَّمتُ فَقَالَ مَا يُضْحِكُكَ يَا أَبَا هَاشِمٍ إِذَا أَرَدْتَ الْقُوَّةَ فَكُلِ اللَّحْمَ فَإِنَّ الْكَعْكَةَ لَا قُوَّةَ فِيهِ فَقُلْتُ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَأَنْتُمْ فَأَكَلْتُ فَقَالَ لِي أَفْطِرُ ثَلَاثًا فَإِنَّ الْمُنَّةَ لَا تَرْجِعُ إِذَا نَهَكَهُ الصَّوْمُ فِي أَقَلِّ مِنْ ثَلَاثٍ فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ يَفْرِجَ عَنْهُ جَاءَهُ الْغُلَامُ فَقَالَ يَا سَيِّدِي أَحْمِلْ فُطُورَكَ فَقَالَ أَحْمِلْ وَمَا أَحْسَبُنَا نَأْكُلُ مِنْهُ فَحَمَلَ الطَّعَامَ الظُّهْرَ وَأُطْلِقَ عِنْدَ الْعَصْرِ وَهُوَ صَائِمٌ فَقَالَ كُلُوا هَنَّاكُمْ اللَّهُ. ابو هاشم داود بن قاسم گفت: من و گروهی که از جمله آنان حسن بن محمد عقیقی و محمد بن ابراهیم عمری بودند در نزد صالح بن وصیف احمر زندانی بودیم، در این هنگام ابو محمد علیه السلام را با برادرش جعفر به زندان وارد کردند.... ابو هاشم گوید: حضرت ابو محمد علیه السلام روزها را در زندان روزه می‌گرفت و افطار او را غلامش از منزل می‌آورد و من هم روزه می‌گرفتم و در هنگام افطار پیرامون آن جناب اجتماع می‌کردیم و از غذای او می‌خوردیم. ابو هاشم گوید: یکی از روزها ضعیف شدم و روزه خود را افطار کردم، افطارم در اطاق دیگری بوسیله نان کعک انجام گرفت و جز خودم دیگری از این قضیه اطلاع پیدا نکرد، پس	

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		از آن از اطاق بیرون شدم و خدمت آن جناب نشستم، حضرت عسکری علیه السلام به غلام خود فرمودند: ابو هاشم امروز روزه ندارد غذائی به وی بدهید تا بخورد، ابو هاشم گوید: من در این هنگام تبسم کردم. امام علیه السلام فرمود: برای چه خنده کردی؟ ای ابو هاشم هر گاه خواستی نیرومند شوی گوشت بخور نان کعک که قوت ندارد، عرض کردم: راست می گوئید و در این هنگام مقداری غذا خوردم، بار دیگر فرمود: هر سه روز یک بار افطار کن و خود را گرفتار ضعف مزاج مگردان. روزی که بنا بود آن حضرت را از زندان آزاد کنند غلامش آمد و عرض کرد: افطارت را بیاورم؟ فرمودند: بیاورید و لیکن ما از وی نخواهیم خورد، هنگام ظهر افطاری او را آوردند و در عصر همان روز از زندان رهایش نمودند در حالی که صائم بودند در وقت خروج از زندان فرمودند: این غذا را بخورید گوارای شما باشد.	
اولویت ۱	اولویت ۲	۸- عَنْ عِيسَى بْنِ صَبِيحٍ قَالَ دَخَلَ الْحَسَنُ الْعَسْكَرِيَّ عَ عَلَيْنَا الْحَبْسَ وَ كُنْتُ بِهِ عَارِفًا فَقَالَ لِي لَكَ خَمْسٌ وَ سِتُونَ سَنَةً وَ شَهْرٌ وَ يَوْمَانِ . وَ كَانَ مَعِيَ كِتَابٌ دُعَاءٍ عَلَيْهِ تَارِيخُ مَوْلَدِي وَ إِنِّي نَظَرْتُ فِيهِ فَكَانَ كَمَا قَالَ . وَ قَالَ هَلْ رُزِقْتَ وَلَدًا قُلْتُ لَا . فَقَالَ اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ وَلَدًا يَكُونُ لَهُ عَضْدًا فَنَعِمَ الْعَضْدُ الْوَلَدُ ثُمَّ تَمَثَّلَ عَ مِنْ كَانَ ذَا عَضْدٍ يُدْرِكُ ظُلَامَتَهُ إِنَّ الدَّلِيلَ الَّذِي لَيْسَتْ لَهُ عَضْدٌ «۳» قُلْتُ أَلَيْكَ وَلَدٌ . قَالَ إِي وَ اللَّهِ سَيَكُونُ لِي وَلَدٌ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا فَأَمَّا الْآنَ فَلَا عيسى بن صبیح می گوید: امام حسن عسکری - علیه السلام - در زندان بر ما وارد شد و من او را می شناختم. به من گفت: تو ۶۵ سال و یک ماه و دو روز، عمر داری. و من کتاب دعایی داشتم که تاریخ تولدم در پشت آن نوشته شده بود. به آن نگاه کردم که همان گونه یافتم. بعد حضرت از من پرسید: آیا صاحب فرزندی شده‌ای؟ گفتم: نه.	بازوی پدر

گزارش مدرک یابی کتاب های کتابخانه دبستان فضیلت

		حضرت، دعا کرد و فرمود: خدایا! به او فرزندی بده که بازویش باشد. و چه خوب است که کمک و یار و بازوی انسان، فرزندش باشد. و به این شعر تمثیل جست: من کان ذا عضد یدرک ظلامته انّ الذّلیل الذی لیست له عضد گفتم: آیا شما هم فرزندی دارید؟ فرمود: به خدا سوگند! من فرزندی خواهم داشت که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. ولی اکنون وجود ندارد.	
اولویت ۱	اولویت ۲	الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱ ۵۰۸ باب مولد أبی محمد الحسن بن علی ع إِسْحَاقُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: شَكَوْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَضِدَ الْحَبْسِ وَكَتَلَ الْقَيْدَ فَكَتَبَ إِلَيَّ أَنْتَ تُصَلِّيَ الْيَوْمَ الظُّهْرَ فِي مَنْزِلِكَ فَأُخْرِجْتُ فِي وَقْتِ الظُّهْرِ فَصَلَّيْتُ فِي مَنْزِلِي كَمَا قَالَ ع وَكُنْتُ مُضَيِّقًا فَأَرَدْتُ أَنْ أَطْلُبَ مِنْهُ دَنَائِيرَ فِي الْكِتَابِ فَاسْتَحْيَيْتُ فَلَمَّا صَرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَجَّهَ إِلَيَّ بِمِائَةِ دِينَارٍ وَكَتَبَ إِلَيَّ إِذَا كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَلَا تَسْتَحْيَ وَلَا تَحْتَشِمُ وَأَطْلُبْهَا فَإِنَّكَ تَرَى مَا تُحِبُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. از ابو هاشم جعفری گوید: به ابی محمد (ع) شکایت کردم از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر، به من پاسخ نوشت که: تو امروز نماز ظهرت را در منزلت می خوانی، و هنگام ظهر مرا در آوردند و نماز را در منزل خود خواندم چنانچه امام (ع) فرمود، من در تنگی معیشت بودم و می خواستم در نامه خود چند اشرفی از آن حضرت بخواهم شرمم آمد ولی چون به منزل رسیدم صد اشرفی برای من فرستاد و نوشت: چون نیازی داری شرم مدار و ملاحظه مکن و آن را بخواه که دل خواه خود را بینی ان شاء الله.	۹-نامه امام
اولویت ۱	اولویت ۲	تحف العقول النص ۴۸۷ و روی عنه ع فی قصار هذه المعانی قَالَ ع مِنَ التَّوَاضُّعِ السَّلَامُ عَلَى كُلِّ مَنْ تَمَرُّ بِهِ وَالْجُلُوسُ دُونَ شَرَفِ الْمَجْلِسِ. از فروتنی است اینکه هر که بر تو بگذرد سلامش گویی و در مجالس پایین نشینی اختیار نمایی.	۱۰- انسان فروتن